



# مُخودتو لوس نکن

..... دکتر فریدون سیامک‌نژاد

سال ۱۳۶۳ ستون «دو کلمه حرف حساب» در صفحه سوم روزنامه اطلاعات متولد شد و بدین ترتیب «گل آقا» به عنوان پدیده طنزنویسی، خالق شاهکارهای طنز در این ستون شد.

پاکی قلم از یک سو، و تعهد نویسندگی از سوی دیگر باعث شد که به او لقب گل آقای ملت ایران بدهند. آن هم لقبی از سوی بزرگانی چون رهبر انقلاب و سید محمد خاتمی. بدین ترتیب بود که مرحوم کیومرث صابری فومنی، گل آقای ملت ایران شد.

بعد از مکه، به دلیل نیازهای دارویی از یک سو، و تجدید دیدار و گپی دوستانه از سوی دیگر تقریباً ماهی یک بار به داروخانه ۱۳ آبان می‌آمد تا هم داروهای مربوط به مشکل گوارشی‌اش را تهیه کند،

اگرچه از زمان نخست وزیری شهید رجایی با هم حشر و نشر داشتیم، ولی حج سال ۶۳ در معیت دوستانی همچون صادق عزیزی، محمدحسین رفیعی طاری، جلال رفیع، هادی خانیکی مرحوم جعفر علاقه‌مندان و مرحوم رحمان دادمان این حشر و نشر را به رفاقتی ماندگار تبدیل کرد. با ستون «ماجرای جعفر آقا» در نشریه داخلی بعثه حضرت امام خمینی (ره) که هر روز منتشر می‌شد و برای کلیه حجاج ایرانی از طریق کاروان‌های مربوطه ارسال می‌شد، قدرت طنزنویسی‌اش را به رخ کشید.

همین مساله باعث شد تا جلال رفیع که آن موقع سر دبیری روزنامه اطلاعات را به عهده داشت آن قدر پیگیر مطلب شود تا بالاخره از اواخر

«هفته نامه گل آقا» منتشر شد و تیراژ ۲۰ هزار جلدی آن که روز سه‌شنبه اول آبان ماه سال ۱۳۶۹ انتشار یافته بود به سرعت نایاب شد و به تجدید چاپ رسید. حتماً شما هم مثل خیلی‌های دیگر به یاد دارید که روی جلد آن شماره چه کاریکاتوری بود. یادآوری آن لابد خالی از لطف نیست. روی جلد اولین شماره «گل آقا» به این صورت بود که: مرحوم جعفر علاقه‌مندان (معاون وقت آموزش و پرورش)، محمدعلی نجفی (وزیر وقت آموزش و پرورش) را کول کرده بود و در حالی که جلوی میز دکتر ایرج فاضل (وزیر وقت وزارت بهداشت) ایستاده بود چنین می‌گفت:

«دکتر جون! دستم به دامت. هنوز لنگی کمبود دبیر را جبران نکرده، به تنگی فضای آموزشی دچار شده».

قبل از این که دومین شماره «گل آقا» به‌صورت هفتگی منتشر شود، به دفتر مجله در یکی از فرعی‌های خیابان آفریقا به دیدن صابری رفتم. نزدیکی‌های غروب بود و صابری به همراه همکارانش سخت مشغول انجام کارهای مربوط به دومین شماره. با این وجود نیم ساعتی در اطاق کارش نشستیم و با هم گپی دوستانه زدیم. سپس در حالی که با هم در دفتر مجله به دیدن قسمت‌های مختلف مجله می‌رفتیم به شوخی به او گفتم: همکار مفت و مجانی نمی‌خواهی؟ او هم نه گذاشت و نه برداشت و گفت: خودتو لوس نکن!

من هم پرسیدم بالاخره موافقی یا مخالف؟ او هم مثل نوشته‌اش در یکی از ستون‌های «دو کلمه حرف حساب» روزنامه اطلاعات گفت: مخالف!

و هم استکان چایی با هم بخوریم و از هر دری با هم سخنی بگوییم. این دیدارها ادامه داشت تا این که یک روز دیدم وقتی آمد، خیلی خوشحال و سر حال بود. قضیه را جویا شدم. گفت که همراه آقای دعایی (مدیر مسؤول روزنامه اطلاعات و نماینده وقت مردم تهران در مجلس شورای اسلامی) به دیدار حضرت امام خمینی (ره) رفته و از ایشان نه یک بار، نه دو بار، بلکه سه بار صلّه گرفته و یک سکه ده ریالی آن را هم به عنوان تبرک به من هدیه داد. مرحوم صابری به من گفت که در آن دیدار، وقتی آقای دعایی او را به عنوان «گل آقا» به حضرت امام معرفی کرده حضرت امام سرشان را بالا گرفته و لبخندی از سر رضایت به وی کرده‌اند، که همه خوشحالی صابری از این لبخند، رضایت حضرت امام نسبت به ستون «دو کلمه حرف حساب» بود.

در همان جلسه معلوم شد که تمامی افراد بیت حضرت امام خمینی (ره) از جمله خانواده محترم ایشان، خواننده همیشگی و پر و پا قرص ستون «دو کلمه حرف حساب» هستند و «گل آقا» جایگاه ویژه‌ای در این مکان والا دارد.

در دیدارهای بعدی که با هم داشتیم، از تصمیمش برای انتشار یک مجله جدی خبر داد. که من در همان زمان از او سوال کردم که چرا مجله‌ای با سبک و سیاق طنز منتشر نمی‌کنی که جوابش را الان به خاطر ندارم. ولی چند وقتی بعد که او را در داروخانه ۱۳ آبان دیدم، خبر انتشار هفته‌نامه‌ای طنز در آینده‌ای نزدیک را داد.

چند ماهی از این خبر نگذشته بود که اولین شماره

که هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شد و بر اساس اخبار هفته، سوژه کاریکاتور نوشته می‌شد) به طور مستمر شرکت می‌کردم. البته حمایت مرحوم صابری و خصوصاً مرحوم فرجیان که سر دبیر هفته نامه بودند در این حضور پررنگ بسیار مؤثر بود.

هم دفتر اولیه مجله در خیابان آفریقا، و هم دفتر مجله در آپادانا اجاره‌ای بود. ولی ساختمان ملکی نشریه گل آقا در میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۷ آماده شده بود و مجله به محل دائمی خودش که به خانه طنز ایران لقب گرفت نقل مکان کرد. حالا دیگر گل آقا تنها هفته نامه نبود. ماهنامه گل آقا، سالنامه گل آقا، بچه‌ها گل آقا، مجموعه کارهایی بود که منتشر می‌شد. بنابراین گل آقا دیگر یک نشریه نبود، بلکه به مؤسسه‌ای فرهنگی تبدیل شده بود. اگرچه با توجه به گستردگی کار، کم‌تر صابری را می‌دیدم، ولی حداقل هفته‌ای یک بار را در حد سلام و علیک هم که شده تجدید دیدار می‌شد. کار من هم در گل آقا بیش‌تر شده بود و علاوه بر «حکیم باشی» و «پشمک» که قبلاً هم اشاره کرده‌ام، اسامی دیگری هم چون «کاتب» «کدو حلواپی» «عطار باشی» و «تربچه» هم به اسامی مستعار در گل آقا اضافه شده بود. کارهای این مؤسسه فرهنگی ادامه داشت که صابری تصمیم گرفت هفته نامه گل آقا را تعطیل کند. اگرچه در آن زمان خیلی‌ها مخالف بودند، ولی جریان امور بعدها نشان داد که صابری تصمیم درستی گرفته بود. در این مورد هم با هم زیاد صحبت کردیم و صابری ناگفته‌های زیادی را بازگو کرد که فعلاً بماند.

بالافاصله هم گفت این مجموعه به تو و امثال تو تعلق دارد و هر وقت آمدی قدمت روی چشم. بدین ترتیب بود که همکار «گل آقا» شدم و اولین مطلب من با امضای «حکیم باشی» در شماره پنجم «هفته نامه گل آقا» چاپ شد، البته درست است که مطلب من در آن نشریه چاپ شد، ولی تا آخرین لحظه حیاتش، خودم را شاگرد بسیار کوچک کیومرث صابری در طنزنویسی، ولی دوست صمیمی و یاری همیشگی در کنارش می‌دانستم و تا آخرین شماره «هفته نامه گل آقا» از هیچ‌گونه کوششی در راه کمک به او و راهش دریغ نمی‌کردم.

بعدها برای این که اسامی مستعار تکرار نشود و یک نویسنده بتواند در یک شماره چند مطلب با اسامی مختلف داشته باشد، اسامی مستعار دیگری علاوه بر «حکیم باشی» برایم انتخاب کرد که یکی از آن‌ها در پی نوشت صابری به اولین دوره جلد شده «گل آقا» خطاب به بنده آمده است:

«هدیه گل آقا به دکتر فریدون سیامک‌نژاد که در آبدارخانه شاغلام به حکیم باشی و پشمک مشهور است»

البته در این جا این نکته را متذکر شوم که اگرچه «گل آقا» ابتدا روزهای سه‌شنبه منتشر می‌شد ولی درست یک سال بعد، انتشار آن به پنج‌شنبه‌ها تغییر کرد و اولین شماره پنج‌شنبه‌ها به تاریخ دوم آبان ماه سال ۱۳۷۰ منتشر شد.

همراه با او و هفته‌نامه گل آقا، از خیابان آفریقا به خیابان آپادانا نقل مکان کردیم. دیگر حضورم در دفتر مجله بیش‌تر و فعالیت‌ام در تحریریه پررنگ‌تر شده بود، به طوری که در جلسات سوژه (جلساتی

شش بعدازظهر با او گذاشتم. حوالی ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر بود که به تلفن همراه زنگ زد تا مطمئن شود که می‌روم. زنگ خانه را که زدم یک ماسک سبز رنگ روی دهان و بینی‌اش بود و سر حال به نظر می‌رسید. در اطاق کارش در منزل پشت میز خودش نشست و من هم روی صندلی جلو میز نشستم. شرح ماوقع بیماری را از حدود یک ماه و نیم پیش برایم گفت. نتیجه نمونه‌برداری از مغز استخوان را هم که نشان می‌داد تعداد گلبول‌های سفید خونس بسیار پایین است ولی بحرانی نیست، نشانم داد و به وسیله دستگاه فاکسی که کنار میزش بود، یک کپی از آن گرفت و نام و مشخصات خودش را هم از بالای جواب آزمایش جدا کرد و بقیه را به من داد تا از طریق بیمارستان راجع به بیماری‌اش بررسی بیشتری بکنم. خلاصه بعد از حدود ۱/۵ ساعت مصاحبت با صابری، از او خداحافظی کردم و راهی منزل شدم. باورم نمی‌شد که صابری دچار این بیماری شده باشد. این که می‌گویم باورم نمی‌شد، برای این است که برخلاف گفته مطبوعات که سابقه بیماری صابری را به زمانی نسبت می‌دادند که هفته نامه گل آقا را تعطیل کرد، که دروغی عجیب و شاخ‌دار است. این که صابری بیماری سختی دارد، نیمه دوم اسفند ماه سال ۸۲ مشخص شد و قطعیت آن هم روز هشتم فروردین ماه سال جاری، که جواب آزمایش مشخص گردید. حتی نیمه دوم دی ماه سال ۸۲ که در یک مهمانی دوستانه، صابری را دیدم و رنگ پریدگی او را یادآوری کردم، مساله را سرسری گرفت و آن را به مشکل دندان‌هایش

قبل از این که به مساله آخرین شماره هفته نامه گل آقا بپردازم، مطالبی را که در شماره ویژه چهلمین روز درگذشت صابری تحت عنوان «آخرین خاطرات» نوشته‌ام عیناً برایتان نقل می‌کنم تا به مساله آخرین شماره هفته نامه گل آقا هم بپردازم.

البته ویژه‌نامه چهلمین روز درگذشت مرحوم صابری با همان شکل و شمایل چاپ شده بود و چه استقبالی هم از آن شد. شماره‌اش را هم گذاشتند ۱+۵۶۴ که تداعی‌کننده آخرین شماره هفته‌نامه بود و این که ویژه‌نامه، اولین هفته‌نامه بعد از آخرین شماره آن است و اما آن مطلب چنین است:

### ■ آخرین خاطرات

ساعت ۹ شب یکشنبه نهم فروردین بود که تلفن همراهم زنگ زد. قبل از این که جواب بدهم روی صفحه تلفن نام صابری (نمی‌گویم مرحوم چرا که هنوز هم باورم نمی‌شود که او دیگر در بین ما نیست) را دیدم. خوشحال شدم، چرا که تا آن روز نتوانسته بودم در تماس تلفنی، سال نو را به او تبریک بگویم. یعنی خیلی تلاش کردم ولی یا تلفن خاموش بود، یا در دسترس نبود. بعد از سلام و احوالپرسی و چند دقیقه‌ای گپ زدن، از من سراغ دارویی را گرفت که جا خوردم. بلافاصله پرسیدم دارو را برای چه کسی می‌خواهی که گفت: برای خودم. یخ کردم و صدایم به لرزه افتاد. به او گفتم که در حال حاضر در همدان هستم و قرار روز دوشنبه دهم فروردین را در منزلش حوالی ساعت

که تغذیه را برایش دشوار کرده بود نسبت داد و اصرار من هم که خودش را به طبیبی نشان دهد بی نتیجه ماند.

نتیجه رایزنی خودم را با یکی دو نفر از دوستان متخصص خون که حاکی از حاد نبودن بیماری خونی بود و توصیه به این که باید مواظب باشد که دچار عفونت نشود، تلفنی روز بعد از ملاقات به او گفتم. تا روز اول اردیبهشت که مصادف با سالروز شهادت امام رضا (ع) بود و تعطیل، چندین بار تلفنی با او صحبت کردم. یکی - دو بار او تلفن زد و راجع به چگونگی درمان و مصرف داروهایش پرسید و چند باری هم من تلفن زدم و گپی و جویای حالش شدم. روز اول اردیبهشت حوالی ساعت شش بعدازظهر تلفن منزل زنگ زد. پوپک دخترش بود که اول نگران شدم. سراغ آمبول آنتی بیوتیک را گرفت و این که صابری دچار عفونت شده است. قول تهیه اش را برای فردای آن روز دادم و گوشی را به صابری داد و با او هم تلفنی صحبت کردم و هنوز حالش وخیم نشده بود. تا روز چهارشنبه نهم اردیبهشت یکی - دو بار با دامادش آقای امیر حسین داودی تلفنی صحبت کردم و جویای حال صابری شدم که خبرها خوب نبود. روز چهارشنبه نهم اردیبهشت حوالی ساعت شش بعدازظهر با دامادش تلفنی صحبت کردم و به او گفتم که چند روزی عازم سفر خارج از کشور هستم و سفارش کرده ام که برای تهیه دارو مشکلی نداشته باشند. حال صابری را پرسیدم که گفت رضایت بخش نیست. از سفر هم که برگشتم و خبر را شنیدم دیگر حال خودم را نمی دانستم. از این که نتوانسته

بودم در مراسم دوستی بیست و چند ساله شرکت کنم، خودم را سرزنش می کردم. البته عصر همان روزی که از سفر برگشتم، برای سرسلامتی به خانواده اش به منزل صابری رفتم تا اندکی جبران مافات کرده باشم و ...

وقتی خانم عادلای از همکاران تحریریه گل آقا تلفن کرد و قضیه ویژه نامه چهلمین روز درگذشت مرحوم صابری را گفت و از من خواست که در صورت تمایل مطلبی بنویسم، دریغ آمد که کوتاهی کنم. نه از این که مطلبی نوشته باشم بلکه از این منظر که بگویم صابری مرد بزرگی بود و برای خیلی ها ناشناخته. روح بلندی که شخصیت فرهنگی «گل آقا» قطره ای از دریای بی کرانش بود. همه این ها را گفتم تا بگویم که هر کس صابری را می شناخت، هر وقت که به یادش می افتد، فاتحه ای نثار روحش کند. از خداوند متعال نیز می خواهم که روح بلند او را با اولیاء خود محشور گرداند. آمین یا رب العالمین

آخرین شماره هفته نامه گل آقا که شماره مخصوص آغاز سال سیزدهم یا همان شماره ۵۶۴ معروف لقب گرفت، سه مطلب هم از من داشت. اولین مطلب با امضای «پشمک» بود که در زیر می خوانید:

#### □ رفع انقراض

- شنیدی که خطر انقراض نسل شتر دو کوهانه در کشور مرتفع شده؟
- بله، ولی چه طوری؟
- خیلی ساده. تعدادی شتر یک کوهانه را از جلو شرکت واحد رد کردند، وقتی این حرف یکی

□ از آن‌هایی که ریش و قیچی دست‌شان است  
بپرسید!  
■ اگر رئیس جمهور شدم حتماً یک کاری می‌کنم  
که مشکلات حل شود.  
□ پس مواظب باشید نقشه‌های‌تان را نذزدند!  
~~~~~ عطارباشی

□ **سومین** مطلب هم تحت عنوان «پا توی  
کفش» و با امضای «حکیم باشی» بود که در این  
مطلب هم برای جلوگیری از سوء تفاهم اسامی  
حقیقی را حذف کرده و تنها به اسامی حقوقی بسنده  
می‌کنم. این مطلب را هم با هم مرور می‌کنیم:  
□ **پا توی کفش**  
■ (استاندار): در برخورد با تخلفات تعارف  
نداریم.  
□ اختیار دارید!  
■ (معاون وزارت): ظرفیت صنایع شیر، پاسخگوی  
تبدیل شیر تولیدی کشور نیست.  
□ آب لوله‌کشی را که قطع کنید، پاسخگو  
می‌شود!  
■ (شهردار): به چه کسی بگوییم که نمی‌گذارند  
کار کنم؟  
□ این که پرسیدن ندارد. معلوم است، به یکی از  
اعضای شورای شهر!  
■ (مدیرعامل): برخی از قطعات خودرو کیفیت  
ندارد.  
□ قطعات کیفی آن کیفیت ندارد یا قطعات  
کمی؟

از مسؤلان آنجا را شنیدند که: «اتوبوس‌های واحد  
از طریق ماهواره کنترل می‌شوند» طفلکی‌ها یک  
«کوهان» دیگر هم درآوردند!  
~~~~~ پشمک

□ **دومین** مطلب تحت عنوان «تک مضراب» و  
با امضای «عطارباشی» بوده که برای جلوگیری از  
سوء تفاهم، نام حقیقی را حذف کرده و تنها به نام  
حقوقی اکتفا می‌کنم. مطلب را در زیر دنبال نمایید:  
□ **تک مضراب**  
نماینده: ما خوشبختانه کشوری هستیم که از  
نظر باد مشکل آنچنانی نداریم.  
□ از نظر تعیین جهت باد هم به هکذا!  
■ هزینه انتخابات را نمی‌دانم چه قدر شده، ولی  
چیزی که می‌دانم این است که در انتخابات ضرر  
نکردم.  
□ مردم منطقه‌ات در این مورد چه می‌گویند؟  
■ من این توان را در خودم می‌بینم که رئیس  
جمهور شوم.  
□ رئیس جمهور کجا؟!  
■ من صدایم بد نیست.  
□ در جامعه چند صدایی، همه همین نظر را  
دارند!  
■ من دوست دارم هم رئیس جمهور باشم هم  
پهلوان.  
□ هم نماینده مجلس!  
■ اصلاح‌طلبان اول باید معلوم کنند چی را  
می‌خواهند اصلاح کنند.

به مناسبت چهلمین روز درگذشت مرحوم صابری شماره ۵۶۴+۱ را منتشر کردند و الحق تداعی سال‌های انتشار هفته نامه بود و در سالگرد وی نیز عددی به آن عدد یک در برابر شماره‌ی ۵۶۴ اضافه کردند که اینک عدد آن به چهار رسیده که در سومین سالگرد مرحوم صابری در اردی‌بهشت ماه سال ۸۶ منتشر شد و کار خوب و ماندگاری است این شماره‌هایی که در سالگرد مرحوم صابری منتشر می‌شود و نشان دهنده‌ی سال‌های خاموشی او است.

در خاتمه این نکته را متذکر شوم که اگرچه چراغ مؤسسه گل آقا هنوز روشن است و هنوز بچه‌ها گل آقا و ماهنامه گل آقا به طور نسبتاً مستمر منتشر می‌شود، ولی اعتبار این مؤسسه اول به شخص صابری و سپس هفته نامه گل آقا بود. یاد هر دوی آن‌ها که الحق در زمان حضورشان در جامعه فرهنگی و سیاسی ایران بسیار تأثیرگذار بودند، گرامی باد.

~~~~~ شاد و سربلند باشید



■ (رئیس سازمان): مددکاران سیار برای ارایه خدمات به آسیب دیدگان اجتماعی با موتور سیکلت می‌آیند.

□ بیایند، ولی دقت کنند به عابرین توی پیاده‌روها آسیب نرسانند!

■ مشاور وزیر: سه میلیون و دویست هزار نفر بیکار در کشور وجود دارد.

□ عجب! بینم ... جنابعالی مشاورید یا ماشین حساب؟

■ (شهردار): مناطق شهرداری تهران دوباره طراحی می‌شود.

□ بشود، ولی بالاغیرتاً دوباره سازندگی و دوباره افتتاح نشود!

■ (یکی از وزرا): ظرفیت برق آبی کشور به ۳۵۰۰ مگا وات افزایش می‌یابد.

□ آها ... پس تا حالا این قطع شدن‌های متوالی از کم ظرفیتی برق بوده؟!

■ (معاون اداره): بیماری هاری آمده است.

□ زبانم لال، ربطی به سر و صدای جناح‌ها که ندارد؟!

■ مدیر جشنواره: آمریکا گروه طالبان را خلق کرد.

□ صحت خواب!

~~~~~ حکیم باشی

به این ترتیب هفته نامه گل آقا پس از انتشار ۵۶۴ شماره مستمر در تاریخ پنج‌شنبه ۲ آبان ۱۳۸۱ برای همیشه متوقف شد. اگرچه مؤسسه گل آقا